

تفسیر سورهٔ علق (جلسه چهارم)

متن مستخرج از فایل صوتی جلسهٔ تفسیر استاد تاج آبادی در اندیشکده فناوری نرم دانشگاه

امام صادق (ع) - ۱۴۰۰/۰۸/۰۷

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ (۱) خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ (۲) اقْرَأْ وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ (۳) الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ (۴) عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ (۵) كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنَّاظِرٌ (۶) أَنْ رَأَاهُ اسْتَغْنَى (۷) إِنَّ إِلَىٰ رَبِّكَ الرُّجْعَى (۸) أَرَأَيْتَ الَّذِي يَنْهَى (۹) عَبْدًا إِذَا صَلَّى (۱۰) أَرَأَيْتَ إِنْ كَانَ عَلَى الْهُدَىٰ (۱۱) أَوْ أَمَرَ بِالْتَّقْوَىٰ (۱۲) أَرَأَيْتَ إِنْ كَذَّبَ وَتَوَلَّىٰ (۱۳) أَلَمْ يَعْلَمْ بِأَنَّ اللَّهَ يَرَىٰ (۱۴) كَلَّا لَئِنْ لَمْ يَنْتَه لِنَسْفَعًا بِالنَّاصِيَةِ (۱۵) نَاصِيَةٌ كَازِبَةٌ خَاطِئَةٌ (۱۶) فَلْيَدْعُ نَادِيَهُ (۱۷) سَدَّعُ الزَّيْبَانِيَةَ (۱۸) كَلَّا لَا تَطِعُهُ وَاسْجُدْ وَاقْتَرِبْ (۱۹)

به نام خداوند گسترده مهر مهربان

ای پیامبر، به نام پروردگارت دریافت قرآن را آغاز کن؛ همان کسی که انسان را آفرید. (۱) انسان را از خونی بسته آفرید. (۲) آری، دریافت قرآن را آغاز کن، و بدان که پروردگارت از همگان کریم تر و عطایش از عطای همه عطاکنندگان برتر است. (۳) همو که خواندن و نوشتن را به وسیله قلم به آدمی آموخت. (۴) و به انسان آنچه را نمی دانست یاد داد. (۵) آیا گمان می کنی که او شکر این نعمت را به جای می آورد؟ هرگز! انسان مرز خود را نمی شناسد و طغیان می کند، (۶) چرا که خود را از پروردگار خویش بی نیاز می بیند. (۷) به یقین، بازگشت آدمیان پس از مرگ به سوی پروردگار توست. (۸) به من خبر ده، آیا آن کس که باز می دارد، (۹) بنده ای را آن گاه که نماز می گزارد، به من خبر ده که کارش به کجا خواهد کشید؟ (۱۰) به من خبر ده، اگر آن نمازگزار بر طریق هدایت باشد، (۱۱) یا به پرهیزگاری فرمان دهد، فرجام آن بازدارنده چه می شود؟ (۱۲) به من خبر ده، اگر آن بازدارنده، حق را دروغ انگارد و از آن روی برتابد، آیا جز درخور عذاب خواهد بود؟ (۱۳) مگر نمی داند که خدا کارهایش را می بیند؟ (۱۴) او حق ندارد چنین کند! اگر دست از این کار بردارد، به خواری اش می افکنیم و موی پیشانی اش را می گیریم و به دوزخش می کشانیم. (۱۵) موی پیشانی دروغگوی خطاکار را. (۱۶) آن گاه اهل محفل خود را به یاری بخواند. (۱۷) ما نیز به زودی گماشتگان بر آتش [دوزخ] را فرامی خوانیم. (۱۸) او حق ندارد تو را از نماز بازدارد! تو از او فرمان مبر و نماز را رها مکن، و سجده کن و به پروردگارت تقرب جوی. (۱۹)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

عرض سلام و ادب دارم خدمت همه اساتید بزرگوار و فرهیخته و همچنین دوستانی که در این جلسه حضور دارند.

تفسیر بخش سوم آیات

تفسیر آیات نهم و دهم

در این جلسه باید وارد بخش سوم آیات بشویم یعنی از آیه ۱۹ تا ۱۳ بنا بر قولی تا آیه چهاردهم بخش سوم این سوره را تشکیل می دهند، «أَرَأَيْتَ الَّذِي يَنْهَىٰ عَبْدًا إِذَا صَلَّىٰ» تا دو سه آیه بعد؛

ممانعت از عبادت بندگان، بدترین مصداق طغیان گری

این بخش از آیات ناظر است به بیان بدترین و شدیدترین مصداق طغیانی که انسان‌ها می توانند به آن دچار بشوند یعنی ممانعت و مخالفت با عبادت و عبودیت بندگان خداوند. چون طغیان و طغیان گری مصداقی دارد. گاهی طغیان نسبت به حق الله است، گاهی طغیان نسبت به حق الناس است. طغیان نسبت به حق الناس گاهی تعدی به اموال مردم است، گاهی تعدی به آبرو و عرض و احترام مردم است، گاهی تعدی به جان مردم است. این از مصداق طغیان گری نسبت به مردم است و تعدی به حق الناس است. گاهی تعدی به حق الله است، طغیان گری در برابر حق خداوند است و آن حق الله است. اینکه انسانی بندگی خدا را نکند، عبادت خداوند را نکند.

اما یک طغیان گری داریم که هم نسبت به حق الله است و هم نسبت به حق الناس است و این برترین مرتبه طغیان گری است و آن این است که انسان نگذارد دیگر بندگان خداوند متعال بندگی داشته باشند و عبادت بکنند و پیوند با خدا و دین داشته باشند. مخالفت و ممانعت با دین داری مردم و عبادت و عبودیت مردم بدترین مرتبه و مصداق طغیان گری است. به همین دلیل این آیات هم در میان طغیان گری که مشرکان چه قبل از بعثت و چه بعد از بعثت داشته اند این مصداق و این مرتبه از طغیان گری آن‌ها را بیان می کند و آن این است که آن‌ها نمی گذارند بنده ما نماز بگذارد و عبادت و عبودیت داشته باشد، «أَرَأَيْتَ الَّذِي يَنْهَىٰ عَبْدًا إِذَا صَلَّىٰ». (أَرَأَيْتَ) در اینجا هر چند به لحاظ ظاهر استفهام است؛ یعنی آیا نمی دانی، آیا نمی بینی، اما معنای دیگری دارد، به معنای (آخبرنی) است، به معنای اظهار نظر کردن است.

مخاطب آیه

مخاطب در این آیه هم وجود مقدس پیامبر بزرگوار اسلام است. خداوند متعال در این آیات می‌فرماید من چیزی نمی‌گویم اما ای رسول ما تو بگو، تو خبر بده، تو نظر بده که ما نسبت به آن بنده‌ای که معارضه می‌کند، مبارزه می‌کند و ممانعت می‌کند از نماز گزاردن بندگان ما چه برخوردی باید بکنیم، چه عقوبتی باید برای او در نظر بگیریم، ما چیزی نمی‌گوییم و تو نظر بده (أخبرنی). تو به من خبر بده که ما با چنین بنده‌ای چه رفتاری باید داشته باشیم و چه عقابی باید برای او در نظر بگیریم.

اینکه گفتیم ممانعت از بندگی و دین‌داری مردم و بندگان خدا بدترین مصداق طغیان‌گری است به خاطر اینکه طغیان در برابر فطرت است. طغیان در برابر غایت خلقت انسان است. خداوند متعال در سوره ذاریات می‌فرماید «وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ» ما جن و انس را نیافریدیم مگر اینکه ما را بندگی کنند و عبادت بکنند. پس عبادت و عبودیت غایت و هدف خلقت انسان است. در فلسفه ثابت شده است. آیات و روایات هم دلالت دارد که غایت هر موجودی کمال نهایی آن موجود است، یعنی نمی‌شود غایت نهایی یک موجود چیزی باشد و کمال نهایی او چیز دیگری باشد. اگر غایت خلقت انسان عبادت و عبودیت است، پس کمال نهایی انسان هم در همین عبودیت و عبادت است و این انسان‌ها، این مشرکین دارند با غایت خلقت هستی و غایت خلقت انسان‌ها مبارزه می‌کنند و ممانعت می‌کنند و آنچه فطرت انسان‌ها به سمت او گرایش دارد، لذا خداوند این نوع طغیان‌گری مشرکان را در اینجا یاد می‌کند.

مراد از «عبدا اذا صلی»

نکته دیگر این است که مراد از «عَبْدًا إِذَا صَلَّى» در اینجا چیست؟ یک قول ضعیفی در اینجا وجود دارد که قابل بررسی و ارزیابی نیست. می‌گویند مراد از این (عبداً) برخی از مسلمانان هستند که بعد از بعثت پیامبر اکرم در مسجد الحرام نماز می‌خوانند و مشرکین آن‌ها را اذیت می‌کردند و مانع می‌شدند، اما بر اساس قرائنی که در همین آیات، در همین سوره است و روایات ما مراد از «عَبْدًا إِذَا صَلَّى» وجود مقدس پیامبر بزرگوار اسلام است بنابراین معنای این دو آیه این می‌شود که ای پیامبر به ما خبر بده ما درباره کسی که مانع نماز گزاردن تو می‌شد و ممانعت می‌کرد و تو را در هنگام نماز خواندن اذیت و آزار می‌کرد چه برخوردی باید با او بکنیم، شاهد قرآنی آن این است که در آخرین آیه این سوره که آیه سجده دار هم است خداوند متعال به پیامبر بزرگوار اسلام می‌فرماید که از این شخص، از این مشرکان، از این‌هایی که مانع تو می‌شوند و تو را آزار می‌دهند از آن‌ها پیروی نکن، از آن‌ها اطاعت نکن، بلکه عبادت خودت را ادامه بده. تو سجده کن تا به قُرب الهی برسی. از اینکه در

آخرین آیه فرمود تو حرف آن‌ها را گوش نده به ممانعت و آن اذیت و آزار آن‌ها اعتنا نکن و عبادت خودت را ادامه بده معلوم می‌شود که مراد از «عَبْدًا إِذَا صَلَّى» وجود مقدس پیامبر بزرگوار اسلام است.

حکمت بکار رفتن این سیاق در آیه

نکته دیگر در این آیات این است که اگر مراد از «عَبْدًا إِذَا صَلَّى» وجود مقدس پیامبر بزرگوار اسلام است چرا این مطلب با این سیاق در این سوره بیان شده است؟ خب این طور می‌فرمود «أَرَأَيْتَ الَّذِي يَنْهَاكُ إِذَا صَلَّى، يَنْهَاكُ إِذَا صَلَّى» خب ظاهرتر هم بود، روشن تر هم بود، ای پیامبر به من خبر بده چه رفتاری بکنم با آن کسی که مانع نماز گزاردن تو می‌شد و تو را از اذیت و آزار می‌داد؛ چرا به جای «يَنْهَاكُ إِذَا صَلَّى» فرمود «يَنْهَى عَبْدًا إِذَا صَلَّى»؟ نکته آن در این است که می‌خواهد آن قبیح و زشتی و خبثت این مشرک یا مشرکان را بیان بکند که این کسی که نماز می‌خواند عبد بود و جز عبودیت هیچ شأن دیگری نداشت، جز اینکه بنده ما بود و بندگی ما را می‌کرد و در این بندگی هم اخلاص داشت و هیچ قصد و غرضی هم از این عبادت و نماز نداشت و این مشرکین چنین کسی را ممانعت می‌کردند و اذیت می‌کردند، چون اگر مثلاً این طور می‌فرمود که «أَرَأَيْتَ الَّذِي يَنْهَاكُ إِذَا صَلَّى» شاید این توهم پیش می‌آمد که خب شاید آن مشرک یا آن مشرکین در قصد و در غرض و در نیت این شخصی که نماز می‌خواند یا در اهدافش تردید دارند. اما برای اینکه این ابهامات پیش نیاید فرمود آن‌ها مانع نماز گزاردن کسی می‌شدند که او جز عبد چیز دیگری نبود، جز اینکه بنده ما بود و می‌خواست بندگی ما را خالصانه انجام بدهد و عبودیت ما را داشته باشد هیچ نیت دیگری نداشت، این‌ها چنین کسی را اذیت می‌کردند و ممانعت می‌کردند.

نظارت این آیات به مرحله قبل از رسالت پیامبر اکرم

نکته دیگری که در این آیات است این است که این آیات ناظر به کدام مرحله از مراحل زندگی پیامبر بزرگوار اسلام است؟ آیا ناظر است به مرتبه بعثت پیامبر اکرم یعنی بعد از اینکه پیامبر اکرم به رسالت رسید و قرآن را دریافت کرد و رسول شد، یعنی در ۲۷ رجب سال چهلّم عام الفیل، آیا ناظر به بعد از این زمان است که پیامبر اکرم نماز می‌خواند؟ یا ناظر به مرحله قبل از بعثت پیامبر اکرم است؟

از این آیات و روایات استفاده می‌شود که این ناظر به مرتبه قبل از رسالت پیامبر اکرم، قبل از نزول قرآن کریم است. اول به اجمال گفتیم که حیات پیامبر بزرگوار اسلام را اگر بخواهیم یک تقسیم کلی داشته باشیم سه مرحله دارد: در یک مرحله پیامبر بزرگوار اسلام نه پیامبر بود، نه نبی بود و نه رسول بود، یک انسان معمولی بود، در

مرحله دوم پیامبر اکرم به مقام نبوت رسیده بود، اما هنوز به مقام رسالت نرسیده بود. هنوز قرآن تفصیلی را دریافت نکرده بود. قرآن جزء جزء و سوره سوره را دریافت نکرده بود که بر اساس برخی از آیات شش ماه پایانی قبل از بعثت را می‌فرمایند این مرحله بوده است و بر اساس برخی از روایاتی که جلسه اول خواندیم سه چهار سال پیش از بعثت و رسالت بوده است؛ مثلاً از سال ۳۷ و سال ۳۸ تا چهل سالگی پیامبر بزرگوار اسلام، در این مرحله پیامبر اکرم دارای نبوت شده است یعنی بر او وحی می‌شده است، جبرئیل را مشاهده می‌کرد و یک هدایت‌ها و یک برنامه‌های شخصی داشته است، هنوز مأموریت برای تبلیغ دین و قرآن را نداشته است، یک مأموریت‌های شخصی داشته است، در این مرحله آنچه از این آیات استفاده می‌شود پیامبر بزرگوار اسلام به‌عنوان پیامبر، به‌عنوان نبی دو وظیفه داشته است: یک اینکه علناً نماز بخواند، به‌طور آشکار نماز بخواند، نه در خانه و در منزل و در غار حراء؛ بلکه بیاید در مسجدالحرام به‌صورت آشکار و علنی نماز بخواند، یک نماز خواص، فقط خدا را عبادت کند، نه بت‌ها را، یعنی درجایی که همه مشرکان بت‌ها را پرستش می‌کنند و رفتار مشرکانه دارند بیادرمقابل آن‌ها بایست و به تنهایی ما را عبادت کن و نماز بخوان، این شعار تو باشد، این مبارزه عملی تو با بت‌پرستی است.

وظیفه دوم امر به تقوا بوده است «أَوْ أَمَرَ بِالْتَّقْوَى». پیامبر بزرگوار اسلام پیش از این بعثت و دریافت قرآن امر به تقوی داشته است. به تقوی فرمان می‌داده است، دعوت به تقوی می‌کرد، اما انذار نداشته است، نهی نداشته است. چون نهی کردن و انذار کردن از شئون رسالت است. بعد از رسالت باید نهی بکنند و انذار بکنند و تهدید بکنند و هشدار بدهند. لذا در این آیات نمی‌فرماید این عبد ما را که اذیت می‌کردند او نهی می‌کرد، او لنداز می‌کرد، می‌فرماید نه این عبد ما نماز می‌خواند یک، امر به تقوی می‌کرد دو، این دو وظیفه پیامبر بزرگوار اسلام در آن دو سه سال پیش از بعثت بوده است.

اما بعد از بعثت و دریافت قرآن هم باید امر می‌داشت و هم باید نهی می‌داشت، هم باید بشیر می‌بود و هم نذیر و انذار باید می‌داشت. چون انذار کردن از شئون رسالت است، از شئون نبوت نیست. این‌ها یک بحث‌هایی است که باید در آن مبحث پیش از نبوت و رسالت پیگیری بشود.

پس این آیات دلالت دارند که قبل از بعثت پیامبر اکرم، قبل از رسالت، پیامبر بزرگوار اسلام به مقام نبوت رسیده بود. وحی را دریافت می‌کرد. نماز هم می‌خواند و امر به تقوی هم داشته است.

فلسفه مضارع به کار رفتن ینهی

نکته دیگری که در این آیات است اینکه می فرماید (يُنْهَى) «أَرَأَيْتَ الَّذِي يَنْهَى عَبْدًا إِذَا صَلَّى» (ینهی) را به صورت صیغه مضارع آورد، نشان می دهد که پیامبر اکرم مرتب در مرئی و منظر مشرکان در مسجدالحرام نماز می خواند و آن ها مرتب نهی می کردند. صیغه مضارع دلالت بر استمرار دارد، نهی می کردند و اذیت و آزار می کردند.

شان نزول این آیات

یک شان نزولی برای این آیات آمده است. در روایات هم شیعه نقل کرده است و هم اهل سنت، این روایت شان نزول هماهنگ هستند و سازگار با مفاد این آیات هستند. می گویند زمانی که پیامبر بزرگوار اسلام پیش از بعثت در مسجدالحرام نماز می خواند، یک عبادت خاصی برای خداوند متعال انجام می داد، برخلاف آن عبادتی که مشرکان انجام می دادند. ابوجهل یک روز به مشرکان گفت واقعاً محمد می آید در نزد شما، پیش شما و سجده می کند و خدا را می پرستد؟ آن ها گفتند بله، همین کار را می کند. ابوجهل گفت اگر این بار به مسجدالحرام بیاید و این کار را بکند من می روم سر او و گردن او را لگدمال می کنم! اتفاقاً در این گفتگو که بود یک کسی به ابوجهل خبر داد که حضرت آمده است در مسجدالحرام و دارد نماز می خواند، همان نماز ویژه خودش را دارد انجام می دهد. ابوجهل بلند شد حرکت کرد به سمت پیامبر اسلام یک چند قدمی که رفت و نزدیک که شد یک دفعه عقب عقب برگشت و به جمع دوباره خودش را ملحق کرد. از او پرسیدند که چرا این کار را می کنی؟ در روایت آمده است که دست هایش را جلوی چهره و صورتش گرفته بود و عقب عقب می آمد. از او پرسیدند که چرا، تو را چه شده است؟ چطور شد که با آن سرعت رفتی بعد این گونه برگشتی؟ گفت همین که نزدیک محمد شدم بین من و او خندقی از آتش دیدم و موجودات بللدار را دیدم که اگر نزدیک می شدم من را در آن چاله می انداختند، در آن خندق می انداختند و عذابم می کردند! پیامبر بزرگوار اسلام بعد فرمودند که به خدائی که جانم در دست او است اگر آن روز ابوجهل به من نزدیک می شد ملائکه او را تکه تکه می کردند و عذابش می کردند.^۱ این روایتی هم که در مجامع روایی اهل سنت و شیعه آمده است با ظاهر این آیات هماهنگ است و تأیید می کند.

^۱ الرَّسُولُ (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) -حَدِيثُهُ وَ أَبُو هُرَيْرَةَ جَاءَ أَبُو جَهْلٍ إِلَى النَّبِيِّ (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) وَ هُوَ يُصَلِّي لِيَطَأَ عَلَى رَقَبَتِهِ فَجَعَلَ يَنْكُصُ عَلَى عَقْبَيْهِ فَقِيلَ لَهُ مَا لَكَ قَالَ إِنَّ بَيْنِي وَ بَيْنَهُ خَنْدَقًا مِنْ نَارٍ مَهْمُولًا وَ رَأَيْتُ مَلَائِكَةً ذَوِي أُنْجِحَةٍ فَقَالَ النَّبِيُّ (صَلَّى اللهُ

مخصصی نبودن روایات شأن نزول

اما نکته‌ای که در اینجا است این است که قبلاً هم گفتیم و الآن هم می‌گوییم که اصولاً یکی از قواعد تفسیری این است که روایات تفسیری و روایات شأن نزول مخصص مفاد آیه نیستند، یعنی اگر روایت می‌گوید که این آیه درباره ابوجهل است به این معنا نیست که این آیه مصداق دیگری ندارد یا این وعده غذایی که در این آیات داده شده است، فقط مربوط به ابوجهل است؛ نه، آیه اطلاق دارد. گستره آیه در هر زمانی و در هر مکانی است. همین الآن هم است. این آیات می‌گویند همین الآن هم زشت‌ترین طغیان‌گری است. بدترین طغیان‌گری این است کسی یا کسانی در واقع مانع بندگی دیگر انسان‌ها شوند. مانع این عبادت و عبودیت دیگران شوند. همان عذاب، همان وعده‌ای که برای مشرکین صدر اسلام بود الآن هم هست.

اطلاق «ینهی»

نکته دیگری که در این آیات است این است که «أَرَأَيْتَ الَّذِي يَنْهَى عَبْدًا إِذَا صَلَّى». این مراد از نهی در اینجا اطلاق دارد، شامل هر نوع نهی‌ای می‌شود، چه نهی زبانی باشد، چه نهی رفتاری باشد، چه نهی با ایما و اشاره و تمسخر و استهزا و امثال این‌ها باشد. اگر مؤمنی را، اهل عبادتی را، بنده‌ای را، کسی را که می‌خواهد بندگی بکند، بخواهد دین‌داری بکند، با ایما و اشاره و تمسخر و استهزا و یا اقدامات فیزیکی و غیره یا زبانی، نهی بکنند و او را دل سرد بکنند و مانع عبادت و بندگی و دین‌داری او بشوند او مصداق همین آیاتی است که در سوره علق آمده است. لذا مفاد این آیات اختصاص به شأن نزول این آیات ندارد.

حاصل سخن ما در این بخش این شد که این آیه ناظر است به پیش از بعثت پیامبر اکرم در آن دو سه سال نبوت پیامبر اکرم که پیامبر اکرم در آن زمان نماز می‌خواند.

اشکال و جواب

برخی از مفسران اشکال کرده‌اند گفته‌اند که امکان ندارد این آیات مربوط به آن زمان باشد و آن زمان پیامبر اکرم نماز خوانده باشد پیش از بعثت، چرا؟ می‌فرمایند به دلیل اینکه نمازهای واجب اصولاً نماز واجب، نماز فریضه در معراج واجب شد، یعنی دو سه سال بعد از بعثت پیامبر اکرم که حضرت به معراج رفتند، در آنجا نمازهای

علیه و آله) لَوْ دَنَا مِنِّي لَأَخْتَطَفْتَهُ الْمَلَائِكَةُ عَضُوءاً عَضُوءاً فَنَزَلَ أَرَأَيْتَ الَّذِي يَنْهَى الْأَيَّاتِ. (تفسیر اهل بیت علیهم السلام ج ۱۸، ص ۲۳۲؛ بحار الأنوار، ج ۱۸، ص ۶۰ / المناقب، ج ۱، ص ۷۰)

یومیه واجب شد و لذا نماز از آن زمان بود. پیامبر اکرم هم بعد از معراج، نماز بر او واجب شد و نماز می خواند نه قبل از معراج و قبل از بعثت پیامبر بزرگوار اسلام.

مرحوم علامه طباطبائی به این اشکال پاسخ داده اند. پاسخ دقیق و پذیرفته و سنجیده ای هم هست. ایشان می فرمایند که اولاً در شب معراج نمازهای پنج گانه یومیه با این هیئت خاص فعلی واجب شد و این دو رکعت دو رکعت که از تکبیره الاحرام شروع می شود با سلام ختم می شود و بعد پیامبر بزرگوار اسلام دو رکعت به برخی از این نمازها مثل نماز ظهر و عصر و عشا اضافه کردند و یک رکعت هم به نماز مغرب اضافه کردند. نمازهای دو رکعتی را بخشی را سه رکعتی کرد، بخشی از آنها را چهار رکعتی کرد. این مربوط به معراج است. اما دلیلی نداریم که قبل از بعثت پیامبر اکرم هیچ نمازی بر پیامبر اکرم تشریح نشده باشد. همچنان که این آیات و روایات دلالت دارند پیامبر اکرم قبل از معراج، حتی قبل از نزول قرآن نماز می خواندند و آن نمازی هم که می خواندند نماز واجب بر پیامبر اکرم بوده است.

دلیل دیگر این است که در برخی از سوره های مکی که قبل از معراج پیامبر اکرم نازل شده اند مثل سوره مدثر و مزمل در آنجا سخن از نماز و نماز خواندن به میان آمده است، پس قبل از معراج هم نماز بوده است.

نکته دیگر این است که روایاتی دلالت دارند که پیامبر بزرگوار اسلام و حضرت علی (علیه السلام) و حضرت خدیجه (سلام الله علیها) پیش از بعثت و نزول قرآن در منزل نماز جماعت می خواندند یعنی پیامبر اکرم در منزل با حضرت خدیجه و حضرت علی (علیه السلام) نماز جماعت می خواندند. آن زمان در مسجد الحرام نماز فردی می خواندند، این روایات هم دلالت دارند که پیش از بعثت هم پیامبر اکرم نماز می خواندند؛ بنابراین هیچ بُعدی ندارد، هیچ منعی ندارد که این آیات اولیه سوره علق ناظر به نماز خواندن پیامبر اکرم پیش از بعثت باشد.

تفسیر آیات ۱۱ و ۱۲

اما آیات « أُرِیْتَ إِنْ كَانَ عَلَی الْهُدَیْ؛ أَوْ أَمَرَ بِالْتَّقْوَىٰ » باز همان مفهوم را دارد، (أُرِیْتَ) یعنی (أَخْبَرْنِی) ای پیامبر به من خبر بده آن بنده نماز گزار ما اگر بر هدایتی استوار باشد یا امر به تقوی بکند آیا باز شایسته انذار شدن است؟

نهی شدن است؟ اذیت و آزار شدن است؟ پس چرا این مشرک یا این مشرکان این کار را می کنند؟ چرا این مشرک آن بنده ما را که بر هدایت است و هیچ جرمی ندارد، هیچ خطائی ندارد جز اینکه امر به تقوی می کند، چرا این بنده ما را آزار می دهند و اذیت می کنند؟ بنابراین ضمیر (کان) و ضمیر مستتر در (أمر) همه به پیامبر

بزرگوار اسلام برمی گردد و گفتم این آیات نشان می دهد که پیامبر اکرم پیش از بعثت دو وظیفه داشته است: یک نماز به صورت علنی خواندن و در مسجد الحرام خواندن و دیگری امر به تقوی کردن، امر به پرهیزگاری، یعنی امر به آنچه عقل و فطرت انسانها آنها را زشت می داند و در علم اصول فقه از آنها تعبیر به مستقلات عقلیه می کنیم. یک سری چیزها را فطرت انسانها نهی می کند، زشت می شمارد، مثل قتل نفس یا تعدی به حقوق مردم. این زشتی قتل نفس یا تعدی به حقوق مردم امری عقلی و فطری است و نیازی نیست که حتماً بیاید اینها را حرام بکند. لذا پیامبر بزرگوار اسلام امر به رعایت مثلاً حقوق مردم یا دیگر مصادیق تقوی می کردند.

معنای «علی الهدی»

نکته دیگری که در این آیات است که نمی فرماید «إِنْ كَانَ هُدًى» آن بنده ما هدایت شده بود، فرمود «إِنْ كَانَ عَلًى الْهُدًى» «عَلًى الْهُدًى» (علی) برای استیلا است، می فرماید که این بنده ما نه اینکه یک بنده هدایت شده ای باشد، نه بر هدایت استوار است، بر هدایت ثابت است، یک زمانی است شما می خواهید بگویند که فلانی هدایت شده است می گویند (هُدًى) یک زمان می گویند نه یک هدایت استوار و ثابت و پایداری نصیب او شده است، لذا می گوئیم «إِنْ كَانَ عَلًى الْهُدًى» مثل آن آیات اولیه سوره بقره که می فرماید «أُولَئِكَ عَلًى هُدًى مِنْ رَبِّهِمْ» اینها بر هدایتی استوار هستند، لذا این آیه می فرماید که این بنده نمازگزار ما این طور نیست که مرتکب خطا بشود و این طور که نیست تازه هدایت شده باشد، این طور نیست که برخی از عمرش بر ضلالت بوده باشد، برخی از عمرش بر هدایت بوده باشد، نه این بنده ما که پیامبر بزرگوار اسلام است و نماز می خواند این بر یک هدایت پایدار و پیشینی و ثابت و استوار است؛ یعنی این مشرکان چرا این پیامبر را نهی می کنند و آزار می دهند درحالی که می دانند و می بینند که این پیامبر در طول عمر همواره بر مسیر فطرت و امانت داری و صداقت و درستی و تقوی و هدایت زندگی می کرده است.

تفسیر آیه سیزدهم

آیه بعدی آیه «أَرَأَيْتَ إِنْ كَذَّبَ وَتَوَلَّى» باز به این معنا است، به من خبر بده (أخبرنی) که این فردی که تو را نهی می کند و با نهی تو بدترین طغیانها را مرتکب شده است اگر این بنده ما تکذیب کرد دین تو را و قرآن تو را و اعراض کرد ما چه برخوردی با او بکنیم؟ تو به ما بگو این فرد اگر تکذیب کرد و اعراض کرد چه برخوردی بکنیم؟

نظرات این آیه به رویکرد مشرکان در برخورد با دعوت پیامبر و حجت ظاهری

این آیه ناظر است به رویکرد این مشرک یا مشرکان در برابر دعوت پیامبر اکرم به دین و رسالت و قرآن، یعنی مربوط می‌شود به حوزه بعد از بعثت و رسالت. دارد رویکرد این‌ها را در این زمان بیان می‌کند که اگر تو به رسالت که الآن رسیدی و قرآن را می‌روی تبلیغ می‌کنی و آن‌ها را انذار می‌کنی اگر در برابر دعوت تو و رسالت تو این‌ها اعراض کردند و تکذیب کردند آن موقع به من بگو چه برخوردی با تو بکنم و چه عقابی بلید بر آن‌ها در نظر بگیرم.

نظرات آیات قبل به رویکرد مشرکان در برخورد با فطرت و حجت باطنی

پس آن آیات قبلی «أَرَأَيْتَ الَّذِي يَنْهَى؛ عَبْدًا إِذَا صَلَّى» تا آخر، آن‌ها ناظر بود به رویکرد این مشرکان در دوران نبوت پیامبر اکرم قبل از اینکه اندازی باشد و دعوتی باشد و رسالتی باشد و... این «إِنْ كَذَّبَ وَتَوَلَّى» ناظر است به مرحله بعد از نبوت یعنی ناظر به مرحله بعثت است، حالا آن زمانی که تو پیامبر بودی فقط نماز می‌خواندی و امر به تقوی می‌کردی، آن‌ها این کار را می‌کردند، تو اگر بروی دینت را ابلاغ بکنی، تبلیغ بکنی و لذار بکنی اگر اینها تکذیب بکنند و اعراض بکنند چه؟ به سخن دیگر آیات قبلی داشت رویکرد این مشرکان را برابر حجت باطنی خداوند متعال بازگو می‌کرد، حجت عقل و فطرت، یعنی می‌گفت که این‌ها چرا برخلاف عقل و فطرت رفتار می‌کنند، چرا برخلاف عقل و فطرت و حجت درونی و باطنی مانع بندگی و عبادت بنده ما می‌شوند. در این آیات می‌خواهد بگوید که این‌ها چه رویکردی با حجت ظاهری خداوند دارند، با رسالت و دعوت قرآن دارند.

طغیان در برابر دعوت عقل موجب کور دلی

در اینجا چند نکته است: اولین نکته این است که مخالفت و طغیان در برابر ندا و دعوت عقل و فطرت آن عامل نفوذناپذیری قلب است، یعنی اگر کسی در برابر دعوت عقلش، دعوت فطرتش، طغیان گری بکند همین باعث می‌شود که دین که به او عرضه شد و حجت ظاهری که بر او عرضه شد او را هم نپذیرد و حجت ظاهری در او اثر نکند. از این نکته به نکته دیگری می‌رسیم و آن این است که راز رویکرد متفاوت امت پیامبر بزرگوار اسلام نسبت به رسالت حضرت روشن می‌شود. خب پیامبر بزرگوار اسلام در مکه که قرآن و دعوتش را علنی کرد بعد از بعثت و عرضه کرد امت دو تا رویکرد پیدا کردند: عده‌ای پذیرفتند و ایمان آوردند، هرچند اندک بودند. عده زیادی باز طغیان گری کردند، تکذیب کردند و اعراض کردند.

راز رویکرد متفاوت امت پیامبر به رسالت حضرت

سؤال این است که این تقسیم چرا ایجاد شد؟ این دو گروه چرا ایجاد شدند، این‌ها قبل از دعوت قرآن و بعثت پیامبر اکرم فرهنگ یکسانی داشتند، رفتار یکسانی داشتند. همه در جاهلیت به سر می‌بردند، همه در گمراهی به سر می‌بردند، چرا این مردمان گمراه که همه در عصر جاهلی بودند در مواجهه با قرآن و رسالت پیامبر اکرم دو گروه شدند: گروهی پذیرفتند طغیان نکردند، مخالفت نکردند، تکذیب و اعراض نکردند؛ اما گروه دیگر تکذیب کردند و اعراض کردند، آن آیات قبل به ضمیمه این آیات پاسخ می‌دهند و می‌گویند آن‌هایی که پیش از بعثت تو طغیان گر نبودند هرچند در گمراهی بودند و هرچند بت پرستی می‌کردند و هرچند مشرک بودند، اما روحیه طغیان گری نداشتند، قلبشان متصلب نشده بود. اجمالاً تابع فطرت و عقلشان بودند و فطرت و عقلشان بیشتر از این آن‌ها را راهنمایی نمی‌کرد. آن‌ها که به مرحله طغیان گری نرسیده بودند؛ یعنی مخالفت با عقل و فطرت نکرده بودند آن‌ها دین تو را پذیرفتند، ایمان آوردند و تو را تصدیق کردند؛ اما آن‌هایی که در دوران جاهلیت طغیان گری می‌کردند و مانع بندگی تو می‌شدند، آن‌ها همان کسانی هستند که تو دین را بر آن‌ها عرضه می‌کنی و انذار می‌کنی و آن‌ها نمی‌پذیرند و اعراض می‌کنند و تکذیب می‌کنند.

تکذیب حق و دین پیامد طغیان گری

نکته بعدی این است که از انضمام این آیه با آیات قبل این نکته به دست می‌آید که تکذیب حق و دین یعنی تکذیب حجت ظاهری که پیامد همان طغیان گری است، لذا در برخی از آیات دیگر هم داریم خداوند متعال درباره قوم ثمود می‌فرماید که «كَذَّبَتْ ثَمُودُ بِطَغْوَاهَا» (غین) یعنی قوم ثمود دین و پیامبرشان را تکذیب کردند چون طغیان گر بودند، چون پیش از مواجهه با رسالت و دعوت پیامبرشان روحیه طغیان گری داشتند و همان روحیه طغیان گری پیش از بعثتشان عامل این شد که پیامبرشان را تکذیب کنند. این آیات هم همین دلالت را دارد و آن‌هایی که پیش از بعثت طغیان گری می‌کردند، آن‌ها همان‌هایی هستند که قرآن تو را و رسالت تو را تکذیب می‌کنند.

تکذیب عقل و فطرت نیز موجب عذاب

نکته دیگر این است که همچنان که تکذیب حجت ظاهری یعنی تکذیب رسالت پیامبران و قرآن موجب عذاب می‌شود و موجب عقاب می‌شود تکذیب عقل و فطرت و مخالفت و معارضه با عقل و فطرت هم موجب عذاب می‌شود. چون در آن آیات فرمود این کسی که هرچند دین به آن نرسیده است، هرچند تو هنوز او را دعوت به قرآن نکردی ولی همین که مانع نماز گزاردن تو می‌شد و تو را از نماز خواندن و عبودیت منع می‌کرد او را تهدید

می‌کنیم. این شخص باید عذاب شود. تو به من بگو این فرد را به خاطر اینکه دارد برخلاف عقل و فطرتش رفتار می‌کند چه عذابی باید بکنم.

تفسیر آیه چهاردهم

اما آیه ۱۴ «أَلَمْ يَعْلَم بِأَنَّ اللَّهَ يَرَى». آیا این مشرک نمی‌داند که خداوند او را می‌بیند و خداوند از اعمال او آگاه است. او که می‌داند و آگاه است و باور دارد خداوند اعمال او را می‌بیند چرا این کارها را می‌کند؟ چرا نهی از نماز و عبادت می‌کند، تکذیب می‌کند و اعراض می‌کند. در اینجا یک بحثی مطرح است و آن این است که آیا مشرکان اصولاً باور داشتند به علم و آگاهی خداوند متعال یا باور نداشتند؟ عده‌ای از مفسران مثل مرحوم علامه طباطبائی معتقد هستند که مشرکان مکه دست‌کم باور داشتند که خداوند متعال اعمال آن‌ها را می‌بیند و از اعمال آن‌ها آگاه است، چرا؟ چون آن‌ها منکر ربوبیت خدا بودند. منکر الوهیت خدا بودند، اما منکر خالقیت خداوند متعال نبودند و باور داشتند که خداوند خالق هستی است. آن زمان معتقد بودند که خالق هستی باید دارای صفات نیکو باشد و از نقایص مبرّی باشد؛ لذا معتقد بودند که خدای هستی قادر است و خدای هستی عالم و آگاه است؛ چون علم و قدرت را از کمالات می‌دانستند و خدا را دارای علم و قدرت می‌دانستند، هرچند که اعتقادی به ربوبیت و الوهیت خداوند نداشته‌اند.

اعتقاد مشرکان به علم خداوند بر اعمال

قرآن کریم هم از همین باور مشرکان استفاده کرده است در آیات دیگر می‌فرماید «أَلَا يَعْلَمُ مَنْ خَلَقَ» آیا کسی که خالق شما است، خالق آسمان‌ها و زمین است او آگاه نیست، او نمی‌داند؟ بنابراین قرآن در این آیه ۱۴ «أَلَمْ يَعْلَم بِأَنَّ اللَّهَ يَرَى» دارد به آن‌ها تعریض می‌زند که شما که خدا را به‌عنوان خالقیت قبول دارید این اولاً، و بین خالقیت و عالم بودن و قادر بودن ملازمه قائل هستید و معتقد هستید که خداوند عالم است و همه‌چیز را می‌بیند و می‌داند، پس رفتار شما را هم می‌بیند و این همه نهی و اذیت و آزار شمارا هم می‌بیند، آن وقت چطور شما به این علمتان عمل نمی‌کنید، بر اساس این باورتان عمل نمی‌کنید و برخلاف او عمل می‌کنید؟

پیوند معنایی این آیه با آیات سابق

نکته دیگر این است که این آیه چه پیوندی با آیات قبل دارد؟ عده‌ای از مفسران فرمودند که این آیه، آیه مستقلی است. مستقل به این معنا که پیوند معنایی ندارد، پیوند موضوعی دارد. یعنی این آیه دارد تهدید می‌کند، تهدید شدید این مشرک یا مشرکان است و می‌گوید که «أَلَمْ يَعْلَم بِأَنَّ اللَّهَ يَرَى». آیا نمی‌داند خدا اعمال او را می‌بیند و

بدترین عذاب‌ها و عقوبت‌ها را برای او در نظر می‌گیرد؟ این یک معنایی است که برای این آیه کرده اند، معنای قابل قبولی است.

مرحوم علامه طباطبائی یک نظر دیگری دارند و یک عقیده دیگری دارند. هر چند تعارضی با دیدگاه و تفسیر نخست ندارد و قابل جمع است، ایشان می‌فرمایند این «أَلَمْ يَعْلَمُ بِأَنَّ اللَّهَ يَرَى» جمله حالیه است. حال برای این شخص، شخص مشرک است در آن چند آیه قبلی. ای پیامبر به من خبر بده آن کسی که تو را از نماز گزاردن نهی می‌کند و حال اینکه می‌داند خدا او را می‌بیند، آن کسی که تو را هنگام امر به تقوی آزار می‌دهد و حال آنکه می‌داند خدا او را می‌بیند، آن کسی که تو را تکذیب می‌کند و اعراض از قرآن می‌کند و در حالی که می‌داند خدا او را می‌بیند، بگو چه رفتاری باید با او داشته باشیم و چه عقوبتی باید در انتظار او باشد؟ باز خداوند متعال آن قبح و زشتی این رفتار مشرکان را دارد بازگو می‌کند.

تفسیر بخش چهارم آیات

اما بخش بعدی آیات، آیات ۱۵ تا ۱۸ این سوره است، «كَلَّا لئن لم ينته لنسفعا بالناصية؛ ناصية كاذبة خاطئة؛ فليدع ناديه؛ سندع الزبانية».

نظرات این بخش به فرجام مشرکان و یشارت به پیروزی پیامبر

این بخش چهارم سوره است و ناظر است به فرجام مبارزه و معارضه این مشرک و مشرکان با پیامبر اکرم و قرآن و رسالت و ضمناً وعده قطعی پیروزی به پیامبر بزرگوار اسلام می‌دهد. هم می‌گوید این‌هایی که تو را پیش از بعثت اذیت و آزار می‌کردند بعد از بعثت هم ادامه دادند و تکذیب کردند و اعراض کردند ما با این‌ها چه رفتاری می‌کنیم، چه برخوردی با این‌ها می‌کنیم و ضمناً از این طریق دارد وعده پیروزی قطعی به پیامبر اکرم می‌دهد که تو نگران این مبارزه‌ها نباش، تو نگران این معارضه‌ها نباش، تو نگران این مشرکین نباش، بدان که ما آن‌ها را نابود می‌کنیم، ما آن‌ها را از سر راه دین و رسالت تو برمی‌چینیم. تو راحت را ادامه می‌دهی و دین تو به سرانجام می‌رسد. رسالت تو به سرانجام می‌رسد و فراگیر می‌شود. نگران این مشرکان و مخالفان و معارضان نباش ما آن‌ها را نابود می‌کنیم و هلاک می‌کنیم.

این نکته مهمی هم هست که خداوند متعال در آغاز رسالت، در اولین آیاتی که بر پیامبر اکرم نازل می‌کند و بعثت پیامبر اکرم می‌خواهد آغاز شود در همان آغاز وعده پیروزی نهایی به پیامبر اکرم می‌دهد. به همین خاطر پیامبر بزرگوار اسلام یک ایمان فوق‌العاده‌ای داشتند. یک ایمان عجیبی نسبت به پیروزی دینشان و رسالتشان

داشتند. این اخبار نیست، یک خبر نیست، وحی هم علم برای پیامبران می‌آورد و هم یک آرامش و اطمینان قلبی یا یقین قلبی می‌آورد. پیامبر از همان روز اول یقین پیدا کرد که این مشرکان و معارضان سد راه او نخواهند بود و آن‌ها برپچیده خواهند شد. لذا از همان آغاز بعثت در همان ماه‌های اول همیشه وعده نصرت و پیروزی می‌داد. مستحضر هستید زمانی که آیه «وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ» نازل شد همان اوایل بعثت، پیامبر بزرگوار اسلام همه عشیره خودش را جمع کرد و مهمانی داد و در آنجا گفت که بله من دینی دارم و دین خودم را می‌خواهم عرضه بکنم و هرکدام از شما که زودتر به من ایمان بیاورید او خلیفه من خواهد شد و او جانشین من خواهد شد که شنیده‌اید داستان و روایتش را که وجود مقدس علی (علیه‌السلام) سه مرتبه برخواستند که آن موقع در صغر سن بودند و سانشان هنوز به بلوغ هم نرسیده بود که فرمودند که من ایمان می‌آورم و پیامبر اکرم فرمود تو جانشین من می‌شوی و همان‌جا همین حادثه باعث تمسخر شد و لذا آن قریش و برخی با تمسخر به حضرت ابوطالب می‌گفتند که بله این محمد ادعای دین جدید کرده است و فرزند تو هم که جانشین او خواهد شد و راه او را ادامه خواهد داد. یا در همان اوایل می‌گفت که ما بر روم غلبه پیدا می‌کنیم. بر امپراتوری ایران غلبه پیدا می‌کنیم و دین من گسترش پیدا می‌کند.

پس این بخش ناظر است به فرجام این مخالفین پیامبر اکرم و وعده قطعی به پیروزی پیامبر بزرگوار اسلام؛

تشریح اعتقاد مشرکین بر خالقیت پروردگار

اگر سؤالی هست بفرمایید که همین‌جا لازم است جواب بدهم، ظاهراً سؤالی مطرح شده است.

یکی از حضار: ضمن تشکر در صورت امکان موضوع اعتقاد مشرکین در مورد خالقیت خداوند را بیشتر توضیح دهید، چطور می‌شود که اعتقاددارند ولی مشرک هستند؟

اقسام شرک

استاد: ببینید ما انواع و اقسام شرک داریم، یک شرک در واجب‌الوجود داریم. یعنی آیا در هستی یک واجب‌الوجود وجود دارد یا دو واجب‌الوجود، سه واجب‌الوجود؟ یک شرک در خالقیت داریم که حالا این هستی یک خالق دارد یا چند خالق دارد؟ یک خالق مثلاً آسمان‌ها را آفریده است، یک خالق زمین‌ها را آفریده است، یک خالق دریاها را آفریده است و امثال این‌ها... خوب بعد آن توحید در واجب‌الوجود؛ یعنی هستی یک واجب‌الوجود بیشتر ندارد. توحید در خالقیت یعنی هستی یک خالق بیشتر ندارد. آن زمان بین توحید در واجب‌الوجود و توحید در خالقیت تلازم عقلی است؛ یعنی نمی‌شود عقل انسان توحید در واجب‌الوجود را

بپذیرد ولی توحید در خالقیت را نپذیرد. بعد از این توحید در ربوبیت است. حالا آن کسی که هستی را آفریده است، انسان‌ها و دیگر موجودات را آفریده است تدبیر این موجودات، اداره این عالم را هم مستقیماً خودش برعهده گرفته یا تدبیر عالم را به دیگران واگذار کرده است، به برخی از بندگان برگزیده‌اش واگذار کرده است، یعنی برخی از مخلوقاتش را رب کرده است و آن‌ها را به مقام رب رسانده است، برخی از مخلوقاتش را به مقام رب رسانده است. آن زمان این خالق هستی به آن مخلوقاتی که آن‌ها را به مقام ربوبیت رسانده است گفته است شما این عالم را تدبیر کنید من هم دیگر هیچ نقشی ندارم و من منعزل هستم و نمی‌توانم دیگر در تدبیر عالم نقش داشته باشم.

اینجا شرک در ربوبیت می‌شود. به این معنا که خداوند خالق هست؛ اما دیگر ربوبیت ندارد. ربوبیت را تفویض کرده است. بعد از این توحید در الوهیت است. حالا ما باید چه کسی را پرستیم؟ بین ربوبیت و الوهیت ملازمه است؛ یعنی آن کسی که انسان‌ها را یا عالم را تدبیر می‌کند، اداره می‌کند، رزق و روزی و نفع و ضرر این عالم را او اراده می‌کند، او باید اله هم باشد. باید او را پرستید و توحید در الوهیت می‌شود. آن زمان مشرکان ملازمه بین ربوبیت و الوهیت را قبول داشتند و می‌گفتند هرکسی که رب ما است باید او را پرستیم، آن‌هم چون بت‌ها رب ما هستند امورات عالم را خداوند به بت‌ها واگذار کرده است. بنابراین باید بت‌ها را پرستش کنیم.

تلازم بین ربوبیت و خالقیت

قرآن کریم آمد بفرماید که نه، همچنان که بین الوهیت و ربوبیت ملازمه است بین ربوبیت و خالقیت هم ملازمه است. شما آن تفکیکی که بین خالقیت و ربوبیت کردید این پذیرفتنی نیست. می‌گویید عالم یک واجب‌الوجود بیشتر ندارد و آن خدا است. یک خالق بیشتر ندارد و آن خدا است. بعد می‌گویید عالم چند تا رب دارد و دیگر خالق هستی که خدا است دیگر رب عالم نیست! بین ربوبیت و خالقیت شما تفکیک ایجاد کردید. قرآن می‌فرماید این فکر خرافی است و همان‌که خالق عالم است رب عالم هم است، اله عالم هم است. لذا مشرکان دست کم مشرکان مکه و قریش منکر خالقیت خدا نبودند. منکر ربوبیت و الوهیت بودند و می‌گفتند خدا واگذار کرده است. لذا قرآن کریم نقل می‌کند از آن‌ها زمانی که پیامبر اکرم از آن‌ها می‌پرسد چرا بت‌ها را می‌پرستید، چرا بت پرستی می‌کنید؟ قرآن نقل می‌کند که آن‌ها می‌گفتند «هُؤُلَاءِ شُفَعَاؤُنَا عِنْدَ اللَّهِ» این بت‌ها رب‌های ما هستند و خدا این‌ها را رب ما قرار داده است و ما این رب‌ها را می‌پرستیم که این رب‌ها و این بت‌ها شفیع ما نزد خدا باشند! رب‌ها بتوانند از ناحیه خداوند متعال فیض را به ما برسانند و ما را تدبیر بکنند یا می‌گفتند «

لِيُقَرَّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى» ما این بت‌ها را می‌پرستیم تا بت‌ها واسطه بین ما و خداوند متعال شوند. معتقد بودند که ما مستقیماً نمی‌توانیم خدا را بپرستیم، چرا؟

چون خداوند مستقیماً ربوبیت ما را بر عهده ندارد! ربوبیت مستقیم ما بر عهده بت‌ها است و این بت‌ها واسطه بین ما و خداوند متعال هستند! فرقی با شفاعت در این است، فرقی با واسطه فیض بودن وجود مقدس حضرات معصومین در این است که ما در اینجا نمی‌گوییم خدا تفویض کرده است، خدا سلب اختیار از خودش کرده است، سلب اراده کرده است، تفویض قائل نیستیم می‌گوییم خداوند متعال این‌ها را مجرای فیض قرار داده است باز خداوند هر جا بخواهد اراده می‌کند و دخالت می‌کند، این‌ها را واسطه می‌دانیم بدون اینکه برای آن‌ها استقلال قائل باشیم، ولی آن‌ها برای بت‌ها و برای اربابشان، رب‌هایشان استقلال قائل بودند، آن زمان می‌گفتند خداوند رب‌های متعددی را هم قرار داده است، برخی از مخلوقات خودش را رب دریاها قرار داده است، برخی را رب آسمان‌ها قرار داده است، برخی را رب رزق قرار داده است، برخی را رب حیات، برخی را رب موت و امثال این‌ها قرار داده است. بنابراین آن‌ها چنین ملازمه‌ای بین خالقیت و ربوبیت قائل نبودند.

تفسیر آیه پانزدهم

خب در ادامه دارد که «كَلَّا لَئِن لَّمْ يَنْتَه» این چنین رد می‌کند و می‌گوید نه؛ این افکاری که این‌ها دارند، تکذیبی که می‌کنند، طغیان‌گری که می‌کنند، نهی از نمازی که می‌کنند، این‌ها همه افعال زشت و قبیح است.

تهدید شدید در این آیه

آیه «لَئِن لَّمْ يَنْتَه» تهدیدشان می‌کند، تهدید شدید، این لام لئن لام قَسَم است، یعنی خداوند متعال اینجا قسم می‌خورد می‌گوید «كَلَّا» قسم می‌خورم که اگر این‌ها از این روش و از رفتارشان دست برندارند «لَنْسَفَعًا بِالنَّاصِيَةِ» من ناصیه آن‌ها را به شدت می‌گیرم و آن‌ها را دچار عذاب می‌کنم؛ پس این آیه اولاً قَسَم در آن است، خداوند دارد قسم می‌خورد تا شدت تهدید خودش را بیان بکند و ثانیاً نون تأکید خفیفه در این آیه است. ما یک نون تأکید ثقیله داریم که اگر برخی‌ها هم اتفاقاً «لَنْسَفَعًا» را با نون تأکید ثقیله خوانده‌اند، خوانده‌اند «لَنْسَفَعًا بِالنَّاصِيَةِ» اما قرائت مشهور این است که نون تأکید خفیفه است. پس هم با قسم و هم با نون تأکید و هم اینکه با صیغه جمع آورد «لَنْسَفَعًا بِالنَّاصِيَةِ» یعنی ما، یعنی من و ملائکه‌ها هم باهم این مشرکان را اخذ می‌کنیم و آن‌ها را دچار عذاب می‌کنیم. ادامه آیات ان‌شاءالله برای جلسه بعد باشد،

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین